



توبه پاک کننده همه گناهان است

آیت الله محمدعلی جاودان در جلسه اخلاق خود با بیان اینکه خدا کسی که به او شرک بورزد را نمی آمرزد، گفت: خداوند کمتر از شرک را می بخشد.

آیت الله محمدعلی جاودان در جلسه اخلاق خود با بیان اینکه خدا کسی که به او شرک بورزد را نمی آمرزد، گفت: خداوند کمتر از شرک را می بخشد. البته اینگونه نیست که هر کسی کوشید شرک نورزد اما هر گناه دیگری خواست انجام دهد خداوند می بخشد.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله محمد علی جاودان استاد اخلاق در جلسه چهارشنبه 14 اسفندماه در مورد آموزش گناهان به ارائه سخن پرداخت که اکنون گزارشی از آن از نظر شما می گذرد.

خداوند در آیه 116 سوره مبارکه نساء می فرماید: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا خدا کسی که به او شرک بورزد را نمی آمرزد. شرک را نمی آمرزد. اگر برای خدای متعال شریک قائل شویم، نمی بخشد. وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ کمتر از شرک را می بخشد. شرک را نمی بخشد. کمتر از شرک را می بخشد. وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ کمتر. البته لِمَنْ يَشَاءُ اینگونه نیست که هر کسی کوشید شرک نورزد اما هر گناه دیگری خواست بکند، ما می بخشیم. چنین آزادی ای وجود ندارد. برای لِمَنْ يَشَاءُ است. هرکس که بخواهد. بعد فرمود وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا هر کس شرک بورزد راه را گم کرده است. ضلالت یعنی گمراهی. هرکس شرک بورزد، بدجور راه را گم کرده است.

پس شرک یعنی چه؟ شرک آن وقتی است که انسان دو خدا قائل باشد. سه خدا قائل باشد. اگر موحد است، دسته دوم است. موحد، هر گناهی که کرده باشد، ممکن است ببخشند. ببینید ممکن است ببخشند. ممکن است. جای بخشش دارد. اما اگر شرک ورزیده باشد و برای خدا شریک قائل شده باشد، جای بخشش ندارد. می گویند اینکه جای بخشش ندارد به چه معناست. خب اگر من توبه هم بکنم نمی بخشند؟ نه. یعنی اگر با این گناه از دنیا برو، دیگر جای بخشش ندارد. کسی مشرک باشد و با شرکش از دنیا برو، جای بخشش ندارد. اگر نه انسان هر گناهی کرده باشد، اگر توبه درخور آن را کرده باشد، بخشیده می شود. توبه درخور. هرگناهی که کرده باشد با توبه درخور بخشیده می شود. یک عبارتی در روایات دارد که خیلی عبارت قشنگی است و می فرماید: لَا شَفِيعَ أَنْجَحَ مِنَ التَّوْبَةِ اگر آدم برای خودش شفيعی پیدا کند، شفيع باعث می شود که او بخشیده شود. دخالت شفيع باعث بخشش می شود. اما می گویند از همه شفيعان پیروزمندتر و موفق تر توبه است.

توبه از همه شفيعان موفق تر است. یعنی قطعی است. ممکن است صد نوع شفيع وجود داشته باشد. مثلاً در قرآن می فرماید مگر هر قوم و خویشی می تواند شفاعت کند؟ دلش هم می خواهد شفاعت کند اما نمی تواند. مثلاً فرض بگیرید می بیند بچه اش گرفتار است و می خواهد دخالت کند. خب نمی تواند. هرکسی نمی تواند شفاعت کند. حالا اگر شفاعت کند هم تمام شرایطش حاکم است دیگر. شفاعت شرایط دارد. خب. چکار کنیم؟ توبه برو برگرد ندارد. اما شفيع ممکن است به مشکل برخورد کند. شفيع ممکن است به مشکل برخورد کند اما توبه مشکلی ندارد. اگر انسان توبه درخور هر عملی انجام دهد، بروبرگرد ندارد. پس ما این فرض را نمی گوییم. اگر کسی از شرک توبه کند، بخشیده می شود. آن مسلمانان صدر اسلام همه مشرک بودند. یک بحثی داریم دیگر. آن آقایان بزرگوارانی که ما با آنها بحث داریم، مدت هایی به شرک زندگی کرده اند. بعد مسلمان شدند. آقای ما هیچگاه شرک نورزیده بود. البته اسماً می گوییم آقای ما. ممکن است ایشان ما را قبول نکنند. آقای ما هیچ وقت شرک نورزیده بود. این، جزء فضایل امیرالمومنین است.

دو یا سه ساله بودند که رسول خدا به خانه پدر ایشان حضرت ابوطالب آمده و ایشان را گرفته و به خانه خودش برده. البته یک بهانه ای هم بود. وضع اقتصادی مشکل بود و حضرت ابوطالب بزرگ و رئیس بود که فقیر شده بود. هرکس امیرالمومنین را دوست داشته باشد، فقیر می شود دیگر. جزء فضایل هرکسی که امیرالمومنین را دوست دارد، فقر است. ایشان هم چون امیرالمومنین را دوست داشت، گرفتار فقر شده بود. خب بارش هم سنگین بود. بزرگ تر و رئیس و شیخ قبیله بود. فامیل بود. خرج و بارش زیاد بود. بنابراین رسول خدا به عمویشان عباس گفتند که ما برویم بار ایشان را سبک کنیم. گفتند من یکی از بچه های ایشان را به خانه ام می آورم و شما هم یکی از بچه های ایشان را به خانه ات بیاور. زیرا عباس تاجر و ثروتمند بود. زوجه پیامبر هم حضرت خدیجه بود و ایشان هم ثروتمند بود. بنابراین در خانه اینها وضع مالی خوب بود و ایشان امیرالمومنین را به خانه خود برد.

بعدها امیرالمومنین(ع) فرمودند ایشان من را کنار خودش می خواباند. یعنی بچه دو سه ساله بود. از آن روز تحت تربیت پیغمبر بود. بنابراین اصلاً شرک را ندید. اما دیگران دیدند دیگر. چکار کنیم. خدا شرک را نمی آمرزد. اگر توبه کنیم چطور؟ با توبه همه گناهان را می آمرزد. این خیلی خوب است. اما یک ذره همت می خواهد که انسان درخور گناه خودش توبه کند. اگر انسان حق مردم را زیر پا گذاشته باشد و کم و زیاد کرده باشد، خب باید حق مردم را بدهد. حق مردم را باید ادا کند. باید راضی شان کند. خب یک حرف دیگر. این حرف یقه همه ما را می گیرد. می گویند آقا هر گناهی شرک است. هرگناهی شرک است. این را چکار کنیم؟ می گویند شرک بخشیده نمی شود. باز به همان حرف قبلی برمی گردیم. اگر تو این گناهت را جبران کردی، که

جبران کرده ای. وگرنه اگر جبران نکردی، اگر از این دنیا بروی، با گناه از دنیا رفته ای و گناه جا دارد که بخشیده شود. گفتند کمتر از شرک را می بخشند دیگر.

اما گناه انسان یقه انسان را می گیرد. بنا بود شما تا آسمان هفتم پرواز کنی. آدمیزاد را آوردند اینجا که تا آسمان هفتم پرواز کند. آسمان هفتم چیست؟ تا فوق آسمان هفتم. آدمیزاد یعنی همین من و شما عرضه پرواز تا فوق عرش را داریم. یعنی ساختمان انسان اینگونه است. نمونه اش را داریم دیگر. انبیاء و اولیا به عرش رفتند. معلوم می شود آدمیزاد می تواند به عرش برود. ببینید اینگونه نیست که ایشان چون پیغمبر است به عرش رفته. بلکه چون آدم است به عرش رفته. معلوم است؟ به عنوان انسانیت رفته. چون انسان پاکی بوده به عرش رفته. نه چون پیغمبر بوده. پیغمبر برای ما الگوست. آقا اگر تو هم مثل این آقا عمل کنی، تو هم به همانجا که ایشان رفت، می روی. ایشان کجا رفته بود؟ در روایات ما می گویند عرش و مادونه زیر پای امام است. حالا امام یا پیغمبر فرقی نمی کند. اما عرض می کنیم این به عنوان انسان بودنشان است. چون انسان پاکی بوده.

ببینید دلیلش فقط این بوده که او انسان پاکی است. البته پاکی شان مانند پاکی من و شما نیست. ما خودمان را آب کشیده ایم و پاک شده ایم. وجودشان پاک است. انسان به درجه پاکی اش، اوج دارد. به این دقت کنید. انسان به درجه پاکی اش اوج دارد. خب اگر من گناه کردم، پاکی خودم را آلوده کردم. یک مقدار لجن برداشتم و به خودم مالیدم. گناه این است دیگر. گویی به خودم لجن مالیده ام. کسی را با لجن به آنجا راه نمی دهند. اگر پاک کنی چطور؟ چرا. اگر توبه کنی، توبه درست و درخور خودش، راه می دهند. عرض کردیم هر گناهی توبه درخور خودش دارد. خب اگر توبه درست کردم و خرابی های قبلی را درست کردم جا دارم که بروم؟ بله. آنجا گفته اند پاک باشد. نگفته اند که گناه نکرده بوده و بعد کرده بود و چه. گفته اند پاک باشد. هرکس پاک شد می تواند به عرش برود. انسان به عرش برود چه می شود؟ ببینید چه عرض می کنم. اگر شما تا پشت بام این حسینی رفته بودی، می فهمیدی به عرش رفتن یعنی چه. این حسینی دو طبقه است. اگر تا پشت بام اینجا رفته بودی، می فهمیدی تا عرش رفتن یعنی چه. می فهمیدی که یک چیزی می شود. ما همه این حرف ها را می شنویم و فقط می شنویم. گاهی هم ممکن است چون خیلی پخته نیستیم، حرف را خیلی درست تصور نکنیم.

این یک واقعیت است. به عرش رفتن یک واقعیت است. مثالش را مکرر برایتان عرض کرده ام. نقل است. نمی دانیم تا چه اندازه درست است اما مطلب کلی و موعظه ای که در آن است درست است. این مطلبی که عرض می کنیم درست است. می گویند حضرت عیسی (علیه السلام) در آسمان چهارم است. چرا آسمان چهارم است؟ مثلاً همه رفقاییش آسمان هفتم هستند. مثلاً حضرت ابراهیم، حضرت موسی، هرکدام اینها آسمان هفتم هستند. چرا ایشان در آسمان چهارم مانده؟ می گویند ایشان زن و بچه نداشت و خودش لباس هایش را وصله می کرد. یک سوزن و نخ همراهش داشت که هر وقت لباس هایش پاره می شود بدوزد. می گویند چون این سوزن را داشت نگذاشتند بالاتر برود. اگر دل من و شما به کلاه مان بسته است، خب نمی گذارند بالا برویم. دلبستگی، آدم را زنجیر می کند. درست است؟ من صد تومان در جیب دارم. جان می کتم تا به یک فقیر بدهم. آن جان کندن یعنی دلبستگی است. چون دلم بسته است، سختم است دیگر. لذا عرض می کنیم آن گناه شرک است. به گناه شرک خفی می گویند دیگر. ببینید خدای متعال به همه ما فرموده اند که نگاه کردن به نامحرم بد است. گفته اند یا نگفته اند؟ وقتی من به نامحرم نگاه می کنم، دارم می گویم خدایا این خوب است. این خوب است. من بیهوده نگاه نمی کنم.

به نظر من می آید که این کار خوبی است که نگاه می کنم. خدای متعال فرموده دروغ گناه خیلی بدی است. آدم یک وقت هایی مصلحت می داند که دروغ بگوید. برای پیشرفت کار خودش دروغ بگوید. یک وقت برای حفظ جان یک نفر دروغ می گوئیم که اصلاً واجب است دروغ بگویی. اما برای پیشرفت کار خودت، خب نمی توانی دروغ بگویی. اجازه نداری. اگر گفتیم چه می شود؟ خدای متعال یک انتخاب دارد و من یک انتخاب در برابر خدا دارم. نام این شرک است. این را می خواهیم بگوئیم. عرض کردیم اگر جبران کردی، خب جبران کردی و خوشا به حالت. اگر جبران نکرده بودی، این یقه تو را رها نمی کند. مگر شما برای پرواز به عرش ساخته نشده ای؟ خب این نمی گذارد. حتی اگر آدم خوبی باشد و خدا هم او را ببخشد، نمی تواند به عرش پرواز کند. گفتیم امکان بخشش در مورد همه گناهان وجود دارد. امکان دارد ببخشد. من با صد هزار گناه هم از دنیا بروم، باز هم ممکن است ببخشند. درست است؟ فرمود وَ يَغْفِرْ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ممکن است ببخشند. توبه کنی، بخشیده می شوی.

اگر شفیع داشته باشی، به دادت برسد، می بخشد. همین طوری هم ممکن است ببخشند. همین طوری هم ممکن است. اگر کسی با ایمان از دنیا برود، ممکن است همه چیز بخشیده شود. اما خب نمی گذارند من بروم. می گویند وقتی بهشتی ها به درجه بالاتر از خودشان نگاه می کنند چگونه است؟ می گویند مانند این است که شما به ستاره ها نگاه می کنی. یک آقای بزرگواری گفته بودند من دیدم علامه طباطبایی رضوان الله علیه به دیدن یکی از بزرگان دیگر آمده بودند که قبر مبارک او هم آن حوالی بود. او هم مرد بسیار بزرگواری بود. علامه طباطبایی به دیدن ایشان آمده بودند. فقط مطلب را می خواهم بگویم. داستان یک کمی اشکال دارد اما می خواهیم مطلب را بگوئیم. فرض کنید ایشان به دیدن او آمده بودند. ما نمی دانیم در آن عالم چگونه است. وقتی که می خواستند برگردند بروند به منزل خودشان ایشان فرمودند ان شاء الله یک روزی هم من برای بازدید شما خدمت خواهم رسید.

علامه طباطبایی فرمودند که چون جای من بالاتر از شماست، این اجازه می خواهد. اینگونه است. هرکس به درجه پاکی اش. جایش بلندتر است. یعنی حتی اگر به اندازه یک سر سوزن پاک تر باشد، یک جایی است که این آقا از او خبر ندارد. من که پایین تر هستم، از آن بالاتری هیچ خبری ندارم. گفتند وقتی به طبقه بالایی نگاه می کنی، مثل این است که داری ستارگان آسمان را نگاه می کنی. حالا این مثال است. درخت و گل های آنجا چگونه است؟ درخت و گل هایش برای این کسی که طبقه پایین تر است، اصلاً قابل تصور نیست. حالا اگر ما را به بهشت راه بدهند، در بهشت دیگر کسی حسرت نمی خورد. چرا اگر

انسان به بهشت برود، دیگر حسرت نمی خورد.

در بهشت رنج نیست دیگر. چون هیچ رنجی نیست، انسان هیچ حسرتی نمی خورد. وقتی من آن بالایی ها را نگاه می کنم، خیلی نمی فهمم چه خبر است. اما واقعیتش این است که برای آنکه فقط یک قدم پایین تر است، قابل تصور هم نیست. آن مرد بزرگ فرموده بوده من حاضر هستم همه چیزم را بدهم و فقط یک قدم نزدیک شوم. یک قدم به خدا نزدیک شوم. همه چیزم را بدهم. همه چیز یعنی همه دارایی های دنیا. دارایی های دنیا که فقط پول نیست. باور کن اگر ایشان بدهد و آن یک قدم را جلو برود، بعد شادمان است که برده است. چون این دارایی های دنیا مال چند سال است؟ همین شصت هفتاد سال. من اعلم علمای روی زمین هستم. باشد. این علمت سرمایه ات است دیگر. اگر این را بدهی و یک قدم به خدا نزدیک شوی، می ارزد. آن علم ها که به درد آن طرف نمی خورد. این کار به درد آن طرف می خورد. این ثروت ها و آبرو ها و عنوان ها و همه چیزهایی که در این دنیا داریم، تا چشممان را ببندیم، همه اش هیچ می شود. همه اش به باد می رود.

قرآن در مورد یک دسته دیگر هم بحث می کند. هنوز به بحث اصلی نرسیدیم ها. در آیه 97 سوره مبارکه نساء می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» فرشتگان یک دسته ای را قبض روح می کنند که اینها به خودشان ظلم کرده اند. همه ما به خودمان ظلم کرده ایم دیگر. در ادامه می فرماید: قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ می گویند شما کجا بودید؟ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ ما در روی زمین مستضعف بودیم. تحت فشار یک قدرت جبار کافر ستمگر بودیم. تحت فشار قدرت فرعون بودیم. حالا فرعون و امثال فرعون. قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً مَكَرَ زمین این همه وسعت نداشت؟ چرا آنجا ماندی؟ تو آنجا ماندی و یک نماز نتوانستی بخوانی. چرا ماندی؟ مگر زمین این همه وسعت نداشت؟ سخت می گذشت اما سرانجام نجات پیدا می کردی. فَتَهَاجِرُوا فِيهَا هَجْرَتِ می کردی. فَأُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا خدا نکند انسان در وطنش به ناامنی برسد.

حالا ناامنی عادی و مادی یا ناامنی دینی. فَأُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمَ اگر تو یک جایی گیر کردی و خودت را تکان ندادی و خودت را از آن سرزمین نجات ندادی و آنجا نتوانستی به دینت عمل کنی، می گویند این بخشش ندارد. گرفتار مشکل خودش و گناه خودش می شود. آنجا هم می شود یک حرف دیگر زد. در شرک یک چیز دیگر عرض کردیم. هرجا گیر باشی. هرجا. این بچه هایی که دانش آموز هستند، گرفتار دبیرستان خودشان هستند. بعضی از دبیرستان ها یا همه دبیرستان ها مشکل دارد. نمی دانم اصلا جایی داریم که جوان بتواند در کلاس دبیرستان باشد و بتواند دین خودش را حفظ کند. جایی داریم؟ احتمال دارد؟ یک زنگ تفریح داریم دیگر. بعضی از بچه ها در این فاصله بیرون می آیند و بعضی در کلاس هستند. خب اگر در کلاس هستند همین طور حرف می زنند. بچه ها حرف می زنند دیگر. سر کلاس معلم هم حرف می زنند. جزء حرف هایی که می زنند غیبت هم می کنند. بعضا بحث اینگونه است دیگر. اگر خود معلم غیبت کرد چکار کنیم؟ اگر معلم دانشگاه تان حرف نامربوط زد چکار کنیم؟ انسان گرفتار است. خب از این بگذریم.

برویم سراغ حرف اصلی. در آیه 135 سوره مبارکه آل عمران می فرماید: وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ کسانی که کار بدی کرده اند، یک وقت شیطان به آدم غلبه می کند. آقا شیطان. خدای متعال فرمودند ما به شیطان سلطنت ندادیم. شیطان بر ما سلطنت ندارد. اگر راهش ندهیم، نمی تواند بیاید. اگر در را باز نکنیم، نمی تواند بیاید. اگر درب فکر را برای شیطان باز نکنی، نمی تواند بیاید. نه می تواند در فکر تو اثر بگذارد و نه در اخلاق و تمایلات. نمی تواند. شیطان فقط می تواند یک چیزی در گوش من بگوید. اگر گوش دادی، حرف دوم را هم می زند. اگر گوش دادی، حرف سوم را هم می گوید. آن وقت اثر حرف اولش را در سینه احساس می کنیم. گوش که صدا نمی شنود. گوش چه کسی صدای شیطان را می شنود؟ خب نمی شنویم. صدایش را در سینه مان می شنویم. یک مرتبه یک تلنگر زده و این چیزهایی که در سینه من است به هم ریخته است. ببینید اگر در یک ظرفی آب لجن باشد، یک تلنگر بزنی چه می شود؟ بوی تعفن لجن به مشام می رسد.

خب اگر سینه من پاک باشد، هرچه می خواهد بگوید. لذا اینجا شنیده نمی شود. یک خیالی می آید و می گذرد. در من هیچ اثری نمی کند. من جایش را برای شیطان دارم که در من اثر می کند. جای آماده اش در سینه من هست. اگر نبود، هیچ کاری از او بر نمی آمد. اگر بود، شیطان هم یک چیزی گفت و این به هم خورد، یعنی یک سلسله افکار به ذهن انسان می آید که قبلا نبود. من داشتم کارم را می کردم. ببینید شیطان همین طور دور می زند. در آیه 201 سوره مبارکه اعراف می فرماید: طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ همین طور دور می زند و یک مرتبه می بیند این آقا بیکار نشسته. یک تلنگر می زند. اگر اجازه دادی و راه دادی، کنارت می نشیند. اگر راه ندادی، گورش را گم می کند. باز به همان پاکی برمی گردیم. اگر من خودم را پاک و پاکیزه کرده باشم، هرچقدر دور من دور بزند، هیچ کاری نمی تواند بکند. آن دشمن است. دشمن دشمنی دارد و دشمنی می کند. دشمنی می کند. من چقدر راه می دهم؟ خب. وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً كَسَانِي که کار بدی کرده اند أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ به خودشان ظلم کردند. گناهان دو نوع است. ذَكَرُوا اللَّهَ یاد خدا کردند. بعد از گناه و خطا و اشتباه و لغزشی که کردند و برایشان پیش آمد، خدا را یاد کردند. تا خدا را یاد کردند، معنایش این است که همان لحظه پشیمان شد. می گوید این چه کاری بود که من کردم. این چه خیالی بود که من کردم. این چه خیالی بود که من کردم. این چه نگاهی بود. چرا خجالت نکشیدم و این نگاه را کردم.

«فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» جز خدا چه کسی گناهان را می آمرزد. خب آقا خوب جایی رفتی. بلافاصله رفتی در خانه خدا و گفتی خدایا غلط کردم. به آن اثر می کند. آن غلط کردم واقعی که از جان و دلت بگویی، به آن اثر می کند و خدا می بخشد. خب. حرف مان در این نکته است. ببینید یک گناهی برای من پیش آمد. ما که معصوم نیستیم. اما بعدش چطور؟ راحت گذشتی یا نه؟ بعد از اینکه گناهی کردم، راحت بودم و با خیال راحت راهم را ادامه دادم؟ یک منظره گناهی پیش آمد و من ایستادم نگاه کردم و بعد هم رفتم دنبال کارم. بدون اینکه هیچ چیزی پیش بیاید. هیچ ناراحت و پشیمان نشدم. یا نه پشیمان شدم و حالم به هم خورد و اوقاتم تلخ شد؟ حالم به هم ریخت و خدا را یاد کردم و استغفار کردم

و گفتم خدایا ببخشید. من بد کردم. نفهمیدم. اشتباه کردم. لغزیدم. خب. خدا می بخشد. اما در ادامه آیه می فرماید: وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا اَصْرَارًا اِنَّ اسْتَكَرَّ لَهُمْ فَاَلَمَ يَرَوْا اِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّذِرٍ. در خاطرتان هست که عرض کردیم توبه یعنی جبران. هیچ به فکر جبران نش نبودم. یک وقت خدایی نکرده اشتباها چشمان به یک نامحرم بخورد، برمی گردم یک جا یک اسم خدا و پیغمبر پیدا کنم و آن را نگاه کنم تا این نجاستی که به چشم افتاده به برکت آن نامی که می بینم پاک شود. مثلاً فرض کنید قرآنم همراهم است و آن را باز می کنم و به کلمات قرآن نگاه می کنم تا آن نجاستی که به چشم برخورد کرد پاک شود. یا نه. راحت هستم.

می گوید چطور می شود که راحت هستم. می گوید تو یک ساختمان ساخته بودی. آن ساختمان در اثر چه بود؟ در اثر تکرار. تکرار یک گناه یا گناهان برای انسان ساختمان می سازد. باور کنیدها. گناهی که تکرار شود، برای شما ساختمان می سازد. حالا عبارت را عوض می کنم. قیافه ات عوض شده است. قیافه آدم گناه کار با آدم مطیع خدا فرق می کند. نمی توانم نمونه هایش را عرض کنم. وقتی در اثر تکرار گناه قیافه من عوض شده، قیافه ام شده قیافه گناه کار. می گویند اگر کسی دروغ بگوید، دروغ گفته است. اگر زیاد دروغ بگوید، می شود دروغگو. بین آدمی که یک بار دروغ می گوید و آدم دروغگو فرق است. دروغگو. دقت کنید. دروغگو. یک وقت آدم یک کلمه بد از دهانش بیرون می آید و می گویند این فحش داد. اما یک وقت یک آدمی هست که می گویند این فحاش است. کاذب فحاش. بالاتر کذاب است. کذاب آدمی است که دائماً دروغ می گوید. در اثر تکرار گناه ساختمان ساخته می شود. کجا؟ من دارم خودم را با گناه می سازم. همانطور که شما با کار خوبت خودت را می سازی، با گناهت هم داری خودت را می سازی. با فکر بدت، داری خودت را می سازی. با فکر خوبت داری خودت را می سازی. همه اینها می رود به ساختمان آدم. آن وقت اگر ساختمان انسان، ساختمان گناه کار شده است، این پشیمان نمی شود. گناه می کند و پشیمان نمی شود.

هرچقدر هم فکر کند که بد کرده، خیلی باور نمی کند که بد کرده. من دیده ام. می گوید خب ما کاری نکردیم. لفظش در گوشم است. می گوید ما که از دیوار مردم بالا نرفتیم. بله. از دیوار مردم بالا نرفتید. هرچه خودش را نگاه می کند، هیچ احساس نمی کند که اشتباه کرده. اما اگر آدم خوبی باشد، وقتی خودش را نگاه می کند، احساس می کند که آدم بدی است. آدم خوب، احساس می کند آدم بدی است. مثلاً فرض کنید اگر در طول عمرش یک بار گناه کرده باشد هم خودش را گناه کار می داند. این به خاطر خوبی است. اما آدمی که روزی ده بیست تا گناه کرده باشد، اصلاً یادش نمی آید. می گویند آقا ما گناهی را می بخشیم که اصرار در آن نباشد. اگر اصرار کنی، نمی بخشند. چرا اصرار بخشش ندارد؟ چون اصلاً هیچ حالت پشیمانی ندارد. کاملاً راحت و خوش است. روزی ده بیست پنجاه تا دروغ می گوید و بعد هم راحت و خوش است.

شب که می خواهد بخوابد، اصلاً به ذهنش نمی آید که من گناه کردم و مثلاً امروز یک دروغ گفتم. اصلاً یادش نمی آید. این بخشش ندارد. چون در وجود خودش با کارهایش ایجاد ساختمان کرده است. ببینید این کلی است. آدم دائماً دارد خودش را می سازد. با هرکاری که می کند و با هر فکری که می کند و با هر نیتی که دارد، دارد خودش را می سازد. هرکاری که می کنی، هر خیالی که از خاطر تو می گذرد، هر نیتی که داری، هر عملی که کردی. آقا یک عمل ما هست که خیلی عمل بدی است. همه ما هم گرفتار آن هستیم. به یک معنا بدترین گناه ماست. ما غافل هستیم. هستیم یا نه؟ ما با یاد خدا نماز می خوانیم؟ نمی دانم. الان نماز خواندیم دیگر. چقدر به یاد خدا بودیم؟ یاد خدا در ذهن نمی گذرد. آن خیال است. یاد در سینه است. یاد خدا شیرین است. چه کسی نمازش برایش شیرین بود؟ ما یک غفلت داریم که از اول عمرمان بوده. مگر یک صاحب همتی پیدا شود که غفلت نداشته باشد. من یک رفقای تک و توکی دارم که به حد مختصر تکان خورده اند. اما خیلی اندک اند.

قرآن در آیه 33 سوره مبارکه رعد می فرماید: أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ نَمِي تَوَانِيْمٌ دَقِيْقٌ تَفْسِيْرٌ آيَه رَا عَرْض كْنِيْم. ترجمه را هم نَمِي تَوَانِيْمٌ دَقِيْقٌ عَرْض كْنِيْم. اما مَنْ مِي خَوَاهِم يَك چيزِي از آيَه بگويِم. ببينيد فرمود آن كُسي كه بالاي سر هر آدمي ايستاده و آن آدم دارد عمل مِي كند و كار خوب مِي كند يا خدائي نكرده كار بد مِي كند و او بالاي سرش ايستاده. بچه هاي كوچك دو سه ساله را فرض كنيد. دارند بازي مِي كنند و حواسشان هم جمع نيست. پدر يا مادرشان بالاي سرشان ايستاده و دارد به رفتار و اعمال اينها نگاه مِي كند. آنها هم از اينكه اين پدر يا مادر بالاي سرشان ايستاده غافل هستند. مثال است مِي فرمايند آن كُسي كه بالاي سر هر كُسي در وقت كه او دارد عمل مِي كند، ايستاده. ما يَك حاضِر و ناظر داريم ديگر. اصلا خدای متعال را نَمِي گويِم. فهِمَش سَخْت است.

امام زمان (عج) را که قبول داریم. بالای سر ما ایستاده و شاهد و ناظر اعمال و رفتار ما هست یا نیست؟ بله؟ قبول داریم دیگر. این جزء اعتقادات ماست. او روز قیامت باید شهادت بدهد. تمام اعمال ما را باید شهادت بدهد. پس بالای سر ما ایستاده و دارد رفتار و اعمال ما را نگاه می کند. من چقدر یاد او هستم؟ بد است یا نیست؟ یک بزرگتری مانند امام زمان بالای سر من ایستاده و ذره ذره اعمال و رفتار مرا تا عمق جانم نظاره می کند. الان که من دارم با شما صحبت می کنم، دارم ربا می کنم و صحبت می کنم؟ به خاطر خدا صحبت می کنم؟ برای چه؟ اگر آنها را نداند که نمی فهمد من دارم چکار می کنم. او از ذره ذره شراشر وجود من آگاه است و بالای سر من ایستاده. اینگونه است.

من چطور؟ اصلاً. اصلاً یک ذره هم یادش نیستم. من دارم جلوی چشم او کار می‌کنم اما اصلاً حواسم نیست. هرکاری که می‌کنم باید برای رضای خاطر او بکنم. اما اینگونه نیست. اصلاً یادم نیست. خدای متعال بالای سر امام زمان هم ایستاده و بالای سر همه ما هم ایستاده. قرآن دارد دیگر. هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ در تمام ذره ذره اعمال و رفتاری که می‌کنم بالای سر من است. شاهد و ناظر من است. من این غفلت را چکار کنم؟ اگر این معالجه شود، خوش به حالم. اگر معالجه نشود. عرض کردم گناهان یقه ما را می‌گیرد. این از آنهایی است که یقه ما را می‌گیرد. آدمی که تمام عمرش غافل است. حالا یک وقت غفلت آدم این است که گناه می‌کند که این یک درجه است.